



اهل سنت

اهل سنت اصطلاحی است در علم ملل و نحل که بر گروهی از **مسلمانان** اطلاق می شود.

فهرست مندرجات

- ۱ - معنای لغوی اهل
- ۲ - معنای لغوی سنت
- ۳ - کاربرد سنت میان علما
- ۴ - تاریخ پیدایش اصطلاح اهل سنت
- ۵ - تحدید مفهوم اهل سنت
- ۶ - نظریه
- ۷ - پانویس
- ۸ - منبع

معنای لغوی اهل

اصطلاح «اهل سنت» از دو واژه «اهل» و «سنت» ترکیب یافته است. «اهل» در لغت به معنای گروهی است که در امری از امور با هم شریک باشند مانند: «اهل بیت» که در پیوندخانوادگی، و «اهل اسلام» که در عقیده قلبی، شریک یکدیگرند.

[۱]

معنای لغوی سنت

«سنت» در لغت به راه و روش نیکو و پسندیده گفته می شود.

[۲]

(سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ)؛ این سنت خداوند در اقوام پیشین است

[۳]

«طریقه الهی درباره کسانی که پیشتر بوده اند» و گاهی این واژه درباره مطلق راه و روش به کار می رود، هر چند پسندیده نباشد چنان که در حدیثی آمده: «ومن سنّ سنّة سیّئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها» هر کس راه و روش بدی از خود به یادگار گذارد، علاوه بر **گناه** عمل خویش، در گناه عاملان به آن نیز، شریک می باشد. [۴]

کاربرد سنت میان علما

«سنت» در میان **علما**، دو کاربرد دارد: یکی سنت به معنای گفتار و کردار و سکوت **پیامبر اسلام** (صلی الله علیه وآله وسلم در هر عملی که انجام می گیرد، و مقصود از گفتار، امر و نهی الزامی و غیر الزامی اوست، و **امر** و **نهی** الزامی را، **وجوب** و **حرمت**، و غیر الزامی از هر دو را، **ندب** و **کراهت** می نامند» [۵] دیگری «سنت» در مقابل «بدعت» است. عمل و کاری که قابل استناد به **شریعت** باشد، «سنت» و خلاف آن «بدعت» است چنان که **امام علی** (علیه السلام) فرموده است: «أحبوا السنّة وأماؤا البدعة» [۶]؛ آنان سنت را زنده کرده و بدعت را میرانده اند.

تاریخ پیدایش اصطلاح اهل سنت

تاریخ پیدایش اصطلاح «اهل سنت» چندان روشن نیست. از حدیثی که **غزالی** در «فصائح الباطنیة» نقل می کند، به دست می آید که برای نخستین بار **پیامبر** اسلام آن را به کار برده است. مضمون **حدیث** این است که ملت **یهود** هفتاد و یک گروه، و ملت **نصاری** هفتاد و دو گروه شدند، و امت من، هفتاد و سه گروه می شوند، یکی از آنها اهل نجات، و دیگران اهل آتشند، سؤال شد، آن گروه ناجی کیست؟! فرمود: «اهل السنة والجماعة»، باز پرسیده شده، سنت و جماعت چیست؟ فرمود: آنچه من و اصحاب من بر آن هستیم. [۷]

غزالی مآخذ حدیث را ذکر نکرده، و این **روایت** به همین نحوی که او یاد کرده در مصادر معتبر حدیثی موجود نیست، آری واژه «جماعت» زیاد وارد شده ولی جمله «اهل السنة والجماعة» در کنار هم وارد نشده است. افتراق **امت اسلامی** در کتب روایی هست، ولی در مقام بیان ناجی، جمله «اهل السنة والجماعة» در آنها نیست، فقط دو **محدث**، لفظ یاد شده را در تفسیر **آیه** (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ)؛ در آن روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد.

[۸] از **پیامبر** و **ابن عباس** نقل کرده اند، **سیوطی** می گوید: **پیامبر** آیه را **تلاوت** کرد آن گاه فرمود: اهل جماعت و سنت رو سفید و بدعت گذاران روسیاه وارد

محشر می شوند. [۹]

این **کثیر** از **ابن عباس** نقل می کند سیمای اهل **سنت** و جماعت سفید، و سیمای بدعت گذاران و هوی پرستان سیاه می شود. [۱۰]

تا آنجا که به دست آمده اصطلاح اهل سنت بدون کلمه جماعت، در اوایل قرن دوم، رواج پیدا کرده و **عمر بن عبدالعزیز** در رساله‌ای که در ردّ **قدریه** نوشته، آن را به کار برده است، وی در خطاب خود به «قدریه» (طرفداران حریت **انسان** در گفتار و رفتار) می نویسد: «وقد علمتم ان اهل السنة كانوا يقولون: الاعتصام بالسنة»

نجاهٌ وسيَقْبِصُ العِلْمُ قِبْصاً سَرِيعاً»: می دانید اهل سنت گفتند تمسک به سنت راه نجات است و علم و دانش به زودی جمع می شود.

تحدید مفهوم اهل سنت

تحدید مفهوم «اهل سنت» بستگی دارد به این که مقصود از «سنت» که به صورت «مضاف الیه» درآمده است معین گردد، هرگاه واژه «سنت» معادل با طریقه و روش باشد، طبق اصطلاح رایج در میان عامه طبعاً مقصود، طریقه صحابه و راه و روش آنان است که مایه بازشناسی **حق** از **باطل** می باشد. مثلاً راه و روش صحابه در صفات خبریه، مانند «**یدالله**»، «**عین الله**» و «**استواء بر عرش**» این بود که ظاهر **آیه** را دست کاری نکرده و برای **خدا**، واقعاً دست و چشم، و برقراری بر **عرش** ثابت می کردند در حالی که روش دیگران در این مورد، **تأویل** این نوع صفات خبریه است، و این نوع **آیات** را از طریق کنایه و مجاز تفسیر می کردند.

ولی هرگاه مقصود از «سنت»، سنت رسول اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) که در گفتار و رفتار و امضای آن حضرت خلاصه می شود، باشد، طبعاً مقصود، **اهل حدیث** خواهد بود که در **عقاید** و **احکام** از **حدیث**، الهام گرفته و بر رأی و **قیاس فقیهان** و قواعدی که در حدیث نیامده است ارجحی نمی نهادند. از گفتار **غزالی** بر می آید که مقصود از آن همین مفهوم دوم است، او می گوید: یاران رسول خدا در موارد اختلاف، به جای پیروی از رأی و اندیشه خود، از **پیامبر** پیروی می کردند و او را حکم قرار می دادند و این گواه بر این است که **حق**، در پیروی از او خلاصه می شود نه از عقول و **خرد**.^[۱۱]

پیدایش مسائل نوظهور در جوامع اسلامی، گروهی را بر آن داشت که برای این مسائل پاسخ مناسبی تهیه کرده و این نقیصه را از **فقه** اسلامی برطرف کنند، و چون پاسخ روشنی در **کتاب** و **سنت** نیافتند به **قیاس** و **استحسان** پناه بردند، و این کار سبب پیدایش «مدرسه رأی» گردید، و در اواسط قرن دوم، که در رأس این گروه **ابوحنیفه** بود، سرعت بیشتری گرفت. در مقابل، اهل حدیث که خود را «اهل سنت» می نامیدند از حدیث کنار نرفته، و در برابر این مسائل نوظهور بی تفاوت بودند.

اهل حدیث پیش از ظهور **احمد بن حنبل** از اصول خاصی پیروی نمی کردند بلکه افرادی با گرایش های گوناگون تحت چتر «اهل الحدیث» گرد آمده بودند و در میان آنها، افراد **مرحنی**، **ناصبی**، **قدری**، **جُهَنتی**، **واقفی**، و **منتشیع** زیاد دیده می شد و **سیوطی** اسامی آنان را در اثر خود آورده است.^[۱۲] ولی آن گاه که احمد بن حنبل در رأس اهل حدیث قرار گرفت، همگان را تحت عقیده واحدی که عقیده اهل سنت نامید درآورد و رساله ای در **عقاید اهل سنت** تنظیم کرد که بسیاری از بندهای آن، ردّ فرق دیگری است که در صحنه ظاهر بودند.^[۱۳] تو گویی **عقیده اسلامی**، یک سری اصولی است که روح آنها نقد عقاید دیگران است و **احمد بن حنبل** در مسئله خلق قرآن در برابر **معتزله** مقاومت کرد و در رأس اهل حدیث قرار گرفت و اهل حدیث و با اهل سنت در پیروان این حنبل خلاصه گردید، و **متکلمان** و **خردورزان** و هر کس که به نوعی بر عقیده اسلامی، با خرد استدلال می کرد، از چتر «اهل سنت» بیرون رفت. و از این اصطلاح، جز اصحاب حدیث به رهبری «احمد بن حنبل» چیزی به اذهان خطور نمی کرد.

در آغاز قرن چهارم اسلامی، **ابوالحسن اشعری** در **مسجد جامع بصره** از **اعتزال توبه** کرد و خود را پیرو احمد بن حنبل نامید.^[۱۴]^[۱۵] و با برنامه ریزی خاصی به تنظیم عقاید سنت موروث از احمد، پرداخت، و توانست در میان گروهی از اهل سنت جای خاصی باز کند بالأخص آن گاه که کتاب «الابانة» را منتشر نمود که درست نسخه دومی از عقاید احمد بن حنبل است، ولی در عین حال دیدگاه او با احمد، یک سان نبود، زیرا او از **مکتب اعتزال توبه** کرد نه از **علم کلام** و لذا کوشید در تألیف دوم خود «اللمع» عقاید اهل سنت را با صیغه کلامی اثبات نماید، حتی رساله ای در لزوم بهره گیری از علم کلام نگاشت.^[۱۶]

بیشتر **حنابله** که لقب اهل سنت را ویژه خود می دانستند او را در حال حیاتش و حتی پس از فوت، به عنوان اهل سنت نپذیرفتند و لذا وقتی **اشعری** به **بغداد** آمد، و با «**زُبَهری**»، پیشوای حنابله سخن گفت و یادآور شد که **برجایی** و **پسر** او **بوهاشم** و بر **یهود** و **نصاری** و **مجوس** نقد نوشته ام، وقتی سخن او به آخر رسید برهاری گفت: من از سخنان تو چیزی نفهمیدم، و جز آنچه احمد بن حنبل گفته نمی پذیریم. روی این اساس «**ابن حزم**»، **ابوالحسن اشعری** را دورترین فرد از اهل سنت معرفی می کند.^[۱۷] ولی به مرور زمان و بر اثر تبلیغ تربیت یافتگان مکتب او، **امامت اشعری** برای اهل سنت جا افتاد و **جر حنابله**، همگان تحت ریاست او قرار گرفتند و لذا او در هر دو کتاب، خود را تنظیم کننده عقاید اهل سنت معرفی می کند.^[۱۸]^[۱۹] و **عبدالقاهر بغدادی** که خود از **اشاعره** است پس از گفتگو در حدیث «افتراق امت به هفتاد و سه فرقه» می گوید: اهل نجات جز اهل سنت و جماعت **فقیهان** امت، **متکلمان** مثبتان صفات خبریه کسی نیست.^[۲۰]

سعدالدین تفتازانی نیز پس از مذاکره درباره **افتراق امت** می گوید: **اشعری** با استاد خود **جبابی مناظره** کرد و او و تلامذ وی به ابطال **مذهب معتزله** پرداختند و به اثبات آنچه در **سنت** آمده و **جماعت اسلامی** آن را پذیرفته اند، **همت** گماردند، و لقب اهل سنت و جماعت را گرفتند.^[۲۱]

همزمان با **اشعری**، **ابومنصور ماتریدی سمرقندی** در مشرق **جهان اسلام** با برنامه ای مشابه **ابوالحسن اشعری** ظهور کرد او که خود را «**ناصر اهل سنت**» خواند مکتبی را پی ریزی کرد که گرایش های عقلانی آن بیش از «اشعری» بودو سرانجام مکتب او مکتبی متوسط بین دو **مکتب معتزله** و اشعری قرار گرفت. **بطاش کبری زاده** (م۹۶۸) در **فتوح السعادة** می نویسد: پیشوای اهل سنت و جماعت در علم کلام دو نفرند: یکی **حنفی** و دیگری **شافعی** است، حنفی، ابومنصور، ماتریدی، و شافعی شیخ سنت **ابوالحسن بصری اشعری** است.^[۲۲]

زبیدی می گوید: هر موقع اهل سنت گفته شود، مقصود، **اشاعره** و **ماتریدیه** است.^[۲۳]

در آغاز قرن هشتم، **احمد بن تیمیه** (۶۶۲-۷۲۸هـ.ق)، کوشید بار دیگر حنبلی گری را به نام اهل سنت احیا کند و بر **تشبیه** و **تجسیم** و جلوس خدا بر روی **عرش** بیش از حدّ اصرار ورزید ولی چون این نظریه را در محیط علمی مانند **شام** و **مصر**، مطرح کرد، از طرف دانشمندان سرکوب گردید، ولی پس از مرور سه قرن و اندی باز حنبلی گری، تحت لوای اهل سنت به وسیله **مجد بن عبدالوهاب** (۱۱۱۵-۱۲۰۶هـ.ق) مطرح گردید و چون او این افکار را در محیطی دور از **فرهنگ** مانند **نجد** مطرح کرد، توانست علاقه اعراب چادرنشین را به خود جلب کند و آن گاه اوج بیشتری گرفت که **امیر سعود** به یاری او شتافت و آن دو، حکومتی را در نجد تشکیل دادند که اساس آن را **افکار مجد بن عبدالوهاب** تشکیل می داد.

گاهی اصطلاح اهل سنت بر همه کسانی که به **نص** در **امامت** عقیده ندارند و خلافت **خلفای سه گانه** را بر حق می دانند اطلاق می شود.^[۲۴] که در نتیجه همه گروه های اسلامی تحت آن اصطلاح قرار می گیرند، جز شیعه امامی و زیدی و اسماعیلی که خلافت را از آن علی و فرزندان او می دانند.

نظریه

هرگاه مقصود از اهل سنت، کسانی باشند که از سنت های پیامبر پیروی کنند و به نقل و جمع و نگارش و عمل به آن در تمام عرصه ها بپردازند، اختصاص آن به گروه خاصی اعم از **حنابله**، یا **اشاعره** و **ماتریدیه**، بسیار ناریجا است بلکه تمام **مسلمانان جهان**، بالأخص **شیعیان**، اهل سنت بوده و آن را در تمام عرصه ها به کار می بندند، بلکه شیعیان به این عنوان، از دیگر گروه ها، اولی و احق می باشند، زیرا پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، نقل و کتابت حدیث در میان **صحابه** و **تابعان** تا یک قرن ممنوع گردید، و سرانجام **عمر بن عبدالعزیز**، خواست آن را از زاویه فراموشی، بیرون بیاورد.^[۲۵]

ولی پیشوایان شیعه، در نگارش حدیث پیش گام بوده، و خود و پیروان آنان حافظان سنت پیامبر، و سخنان ارزشمند او بوده اند، و نخستین کتاب حدیثی **شیعه**، **کتاب علی** است که به املا **رسول خدا** بوده است و پس از آن حضرت نیز در تمام اعصار، نگارش حدیث و نقل و مذاکره آن، بین آنان متوقف نگردیده است.^[۲۶]

پانویس

- ↑ مفردات راغب، ص ۲۹.
- ↑ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۲۴.
- ↑ احزاب/سوره ۲۳، آیه ۶۲.
- ↑ مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۲۲۹.
- ↑ النهاية فی غریب الحدیث والأثر، ج ۲، ص ۴۰۹.
- ↑ نوح البلاغه، خطبه ۱۸۲.
- ↑ فضائح الباطنية، ص ۷۸.
- ↑ آل عمران/سوره ۳، آیه ۱۰۶.
- ↑ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۱.
- ↑ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۹۸.
- ↑ فضائح الباطنية، ص ۷۸-۷۹.
- ↑ تدریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۸.
- ↑ رسالة السنة، ص ۴۴-۵۰.
- ↑ فهرست ابن الندیم، ص ۲۷۱.
- ↑ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۵.

- ↑ [بحوث في الملل والنحل، ج ٢، ص ٥١-٦٠](#) .
- ↑ [الفصل في الملل والنحل، ج ٢، ص ٣٤٥](#) .
- ↑ [الايانة في اصول الديانة، ص ٤٣](#) .
- ↑ [مقالات الإسلاميين، ص ٣٥٠](#) .
- ↑ [الفرق بين الفرق، ص ٣١٨-٣١٩](#) .
- ↑ [شرح العقائد النسفية، ص ١٦](#) .
- ↑ [مفتاح السعادة ومصباح السيادة، ج ٢، ص ٢٣-٢٢](#) .
- ↑ [اتحاف السادة المتقين، ج ٢، ص ٨](#) .
- ↑ [منهاج السنة، ج ٧٢، ص ٢٢١](#) .
- ↑ [صحيح البخاري، ج ١، ص ٢٧](#) .
- ↑ [مصادر الفقه الإسلامي ومنابعه، ص ٩٥](#) .

منبع

دانشنامه كلام اسلامي

رده‌های این صفحه : [اهل سنت](#) | [فرق و مذاهب](#)